

نداشته باشد تزیین عمر می‌شمرد و می‌گوید: «چه، هر کس مستعد صناعتی باشد به اندک سعی تکمیل آن تواند کرد؛ و چون غیر مستعد باشد سعی او در آن تعطیل روزگار و تزیین اعمار باشد.»<sup>۱</sup>

برای اعتدال تمدن، دوانی اعتدال چهار صنف را خواستارست:

اول، اهل علم،

دوم، اهل شمشیر،

سوم، اهل معامله،

«چون تجار و اصحاب بضاعات و ارباب حرف و صناعات که بوسیله ایشان مبادی

اسباب اقییات و سایر مصالح مرتب شود.

چهارم. اهل زراعت،

چون برزگران و دهاقین و اهل فلاح که مدبر نباتات و مرتب اقوات اند... چه دیگر

طوایف در وجود چیزی زیاد نمی‌کنند.»<sup>۲</sup>

لذا دوانی نظام اجتماع را در «اعتدال» چهار صنف مذکور در فوق می‌داند، و در

پایان، تنها برزگران و دهاقین را مولد واقعی می‌شمرد و معتقد است که سایر طبقات اجتماع

مولد نیستند.

اینک اگر بخواهیم معتقدات ابوسعید دوانی را از نظر مسائل اقتصادی خلاصه کنیم

مطالب ذیل را می‌توان شمرد؛ و ضمناً باید متذکر این مطلب بود که اصول افکار او همان

افکار خواجه نصیرالدین است:

۱) لزوم تعاون در مسائل اقتصادی،

۲) ایجاد نیروهایی مافوق طبیعت بوسیله کمال صنعت،

۳) توجه به استعداد اشخاص و تکمیل استعدادها،

۴) مخالفت با ازدیاد جمعیت،

۵) لزوم پول در معاملات،

۶) زراعت سرچشمه تولید واقعی است.

در کتاب لوامع، دوانی به یک نکته بسیار مهم اشاره کرده است؛ و آن این است که در تاریخ

تفکر، فلاسفه ایرانی که مسلمان بوده‌اند، در مسائل اقتصادی هیچگونه فکر نوینی اظهار

نکرده‌اند. و آن به این دلیل است که مسلمانان غایت و نهایت کلیه مسائل اجتماعی را همان

می‌دانستند که در شریعت اسلام اظهار شده است؛ و لهذا خود را از اظهار نظر مستغنی دیده و

معاف می‌دانستند و این مطلب را صریحاً دوانی چنین بیان داشته: «حکمای متأخرین چون

بردقاییق شریعت حقه محمدیه مطلع شدند و احاطه آن بر تمام تفصیل حکمت عملی مشاهده

نمودند، بکلی از تتبع فوائد اقوال حکما و کتب ایشان در این باب دست کشیدند.»<sup>۳</sup>

۱. همان. ص ۲۱۲.

۲. همان. ص ۲۷۹-۲۷۸.

۳. همان. ص ۱۲۴.

و پیداست در اینجا دوانی بیشتر به کتب و اقوال فلاسفه و حکما در مسائل اجتماعی و اقتصادی، یعنی همان «حکمت عملی»، اشاره کرده است.<sup>۱</sup>

«میرابوالقاسم فندرسکی یکی از نویسندگان و متفکران دوره صفوی است. وی از ساکنین فندرسک، از اعمال استرآباد است و به سال ۱۰۵۰ هجری قمری (۱۶۴۰ میلادی) در شهر اصفهان بدرود حیات گفته است.

**اندیشه‌های اقتصادی  
میرفندرسکی**

میرفندرسکی، در دوره زندگی خود، مدتی از ایران خارج شده و به هندوستان مسافرت کرده است و این مسافرت در آثار و گفته‌های او تأثیر داشته است. فندرسکی آثار بسیار دارد، و آنچه مورد بحث ماست رساله‌ای است که او به نام «صنایع» به رشته تحریر در آورده.

میرفندرسکی مقصود خود را از تحریر رساله صنایع چنین شرح می‌دهد: «غرض از این رساله بیان حد صناعت است و منفعت صناعت و اختلاف صنایع در منافع، که موجب اختلاف مراتب صناعات است و تحریص براقبتاء<sup>۲</sup> صنایع هرکس را لایق به استعداد، و تحذیر صنایع کم نفع کم‌شرف؛ و بیان آن که صنایع متناهی‌اند بالفعل و غیرمتناهی‌اند بالقوه؛ و بیان آن که موضوع بعضی از صنایع غایت صناعت دیگر می‌شود تا منتهی شود به صناعتی که غایتی و رای او نیست.»<sup>۳</sup>

در اینجا در حقیقت، میرفندرسکی یک دوره اقتصاد صنعتی را در چند سطر خلاصه کرده است، و مقصود و منظور و پیشه‌های مختلف را بیان داشته، و سپس خود به توضیح این چند سطر می‌پردازد؛ چنانکه در باب اول کتاب خود، که در بیان حد صنعت است، می‌گوید: «و باید که بیشتر حد صناعت گفته شود که معرفت صناعت بوجه، همه کس را حاصل است که بفارسی دری، پیشه گویند.»<sup>۴</sup>

و سپس صنعت را چنین تعریف می‌کند: «الصناعة قوة فاعلة باساعان فی موضوع مع فکر صحیح نحو غرض من الاغراض محدود الذات»<sup>۵</sup> یعنی صناعت قوه فاعله ایست به اساعان و رسوخ در موضوعی با فکر صحیح بسوی غرضی از اغراض محدود و معین. قوه فاعله یعنی اثر عمل در موضوع، مثل اثر نجار در چوب برای ساختن در و پنجره. فکر صحیح یعنی از روی شعور است و منافعی با غرض اصلی نیست؛ به عبارت امروزه، یعنی تخصص در کاری با روش صحیح برای نیل به مقصود معین و مفید.

در باب دوم کتاب خود، میرفندرسکی، برای «نظام کل» صنعت را لازم می‌شمرد و می‌گوید: «غرض اول از کار عقل، نظام کل است و دوم، نظام نوع و سوم، نظام شخص.... و چون،

۱. محسن سبأ، «انکار اقتصادی دوانی در لوا مع الاشراف فی مکام الاخلاق (اخلاق جلالی)»؛ مجلة تحقیقات اقتصادی، س. ۱۲۸-۱۱۹ (۴ اختصار).

۲. حقایق الصنایع یا صنایع الحقایق یا صنایعیه، میرزا ابوالقاسم بن میرزا بزرگ موسوی میرفندرسکی، متوفی ۱۰۵۰ قمری (با اخلاق ناسری در یک جلد) ۱۳۱۷ قمری، سنکی، آهجه ددان مقابل نقل می‌شود، از چاپ تهران، به اهتمام علی اکبرشاهی، می‌باشد که به سال ۱۳۱۷ هجری شمسی، به طبع رسیده است.

۳. اقتناء فراهم آوردن و ذخیره کردن مال؛ سرمایه گرفتن.

۴. صنایعیه، س. ۱۰۵. همان، س. ۱۰۶. همان، س. ۱۰۶.

شخص انسان بی معاونت ابناء نوع و جنس خود محال الوجود باشد، زیرا که هر یک از اشخاص انسان محتاجند به طعام و شراب و لباس و غذا و خانه‌ای که تحصیل هر یک ناچاری است و تحصیل هر یک را یاوران باید... مثلاً در نان خوردن محتاجیم به نان‌پز و نان‌پز محتاج است به هیزم کاش و آردکن و هر یک محتاجند به معاونان؛ مثلاً آردکن محتاج است به مزارع و مزارع محتاج است به آلت حرث، مانند بیل و محراث و غیر آن، که آهنگر سازد. و غرض از این کتاب، این نیست که چه صناعت به چه محتاج است و صنایع چند است. پس درست شد که هر شخص محتاج به معاون بسیار است که بی معاونت اینها نظام حال آن شخص صورت نیندد؛ و چون هیچ شخص از انسان نباشد، نوع انسان نباشد؛ و چون انسان نباشد، نظام کل مختل باشد. ' سپس لزوم کارگران را در صنایع مختلف تشریح می‌کند و اشاره به تخصص آنان لیز می‌نماید و می‌گوید: کار هر یک از این کارکنان موضوع خاصی دارد؛ مثلاً تهیه‌کننده آرد، آسیابان، و یا «نان‌پز» که در آرد صورتی احداث می‌کنند که صورت نان است و آشنایی به کار، که آن معرفت نان‌پز» می‌باشد و از این راه، صنایع را نافع و ضروری می‌داند؛ هم از راه عقل و هم از راه حس.

میرفندرسکی، چون کلیه فعالیت‌های انسانی را صنعت می‌داند، در تقسیم صنایع، تنها به مسائل اقتصادی نظر ندارد؛ او مسائل اجتماعی را نیز مورد توجه قرار داده و فصلی در «بحث تحصیل صنایع» و «ذم‌اهل بطالت» دارد.

توجه میرفندرسکی، در این زمینه، بیشتر بطرف مذهب است؛ و در حقیقت، بیان او تفسیر لیس: لانسان الاماسعی است. او کوشش و سعی را چنان برای انسان لازم می‌شمرد که بطور صریح می‌گوید: «پس واجب است بر کافه، که هر کس بقدر استعداد، در صناعتی کوشد که نظام کل و نوع و شخص در آن است؛ و هر که نه‌چنین کند، مستحق سخط و عقوبت ایزد تعالی باشد.»<sup>۲</sup>

میرفندرسکی سابقه این فکر را در اساطیر یونانی جستجو کرده و می‌گوید که حکمای قدیم یونانی، در مساجد خود، در آن زمان که صور و تمائیل را نقل می‌کردند و پرستش آنها معمول بوده، صورت عطارد را که صاحب صناعات و اعمال می‌باشد، و صورت بخت و اتفاق را، که صاحب بطالت و تعطیل می‌باشد، می‌کشیدند. بخت و اقبال و اتفاق بصورت یک زن کور بوده است که برگویی غلتان نشسته بوده و سکان یک کشتی در دست داشته؛ و عطارد بصورت جوانی خوشرو و تیزبین ترسیم می‌شده که بر روی سنگی مکعب جای داشته.

بخت و اتفاق را، از این جهت بصورت کوری نمایش می‌دادند که نادانی و سفاقت و اختلال افعال او معلوم گردد و برای اینکه بی‌ثباتی کار او واضح باشد، سکان کشتی را به دست او داده‌اند؛ و پیداست زنی کور، که برگویی غلتان جای داشته باشد و سکان کشتی در دست اوست، چگونه او و همراهان او در معرض هول و هلاک قرار می‌گیرند. و برعکس، عطارد که صاحب صناعات مفید است، بصورت جوانی خوشرو می‌باشد و خوشرویی او دلیل خوشی زندگی

۱. همان، ص ۴ و ۵.

۲. بحث، برانکختن و بحر ص.

۳. صنایع، ص ۷.

و امید صاحبان صنایع است، و بصیرت او را به تیزبینی نشان داده‌اند؛ و سنگ چهارگوش که در زیر پای اوست، علامت ثبات و استحکام او در عمل است.

از آنجایی که میرفندرسکی، در رسالهٔ صنایع، به اختصار کوشیده است، مطلب خود را بسیار به‌ایجاز بیان کرده و همینکه به مطلبی اشاره کرده، فوراً به مطلب دیگر پرداخته. و اغلب اوقات، ذکر کرده است که این کتاب جای تطویل در این مطلب نیست و در همین باب بصراحت، می‌گوید: «و همین قدر بیان کافیت در حق بر صنایع و مذمت بطلت.»<sup>۱</sup>

در بابی دیگر، اختلاف صنایع را در شرف و خست چنین بیان می‌کند: «بعضی از صنایع نافع ضروری‌اند و بعضی نافع غیر ضروری‌اند و بعضی خیر بالذات و بعضی خیر بالعرض؛ و مراد به نافع آن است که مؤدی باشد به خیر؛ و به ضروری آن که سلوک راه خیر بی آن میسر نشود؛ و مراد در این به خیر مطلق، آن است که غایت او بیواسطهٔ نوع انسان باشد، و به خیر بالعرض، آن که غایت صنعتی باشد، و نافع آن که خادم صنعتی دیگر بود.»<sup>۲</sup>

فندرسکی صنایع را از نظر دیگر نیز تقسیم می‌کند و می‌گوید: «بعضی کثیرالنتفع‌اند و بعضی قلیل‌النتفع و بعضی متمم فعل طبیعت‌اند و بعضی مزین؛ و این اقسام متداخل‌اند.»<sup>۳</sup> و سپس فوراً به سبک خاص این کتاب، یعنی به رعایت اختصار، اظهار می‌دارد: «که غرض این کتاب تعداد صنایع نیست.»<sup>۴</sup> در اینجا بخوبی واضح است که فندرسکی متوجه رابطهٔ صنایع با یکدیگر و صنعت پایه بوده است و مثال خیاط و زرگر را می‌زند که آهنگر خادم ایشان است. سپس، فندرسکی فصلی مشیع، دربارهٔ آهن دارد و حماسه‌سرایی او دربارهٔ آهن، گذشته از جنبهٔ مذهبی و ذکر آیهٔ و لقد ارسلنا رسلنا بالبینات و انزلنا معهم الکتاب و المیزان ليقوم الناس بالقسط و انزلنا الحديد فيه بأس شديد و منافع للناس،<sup>۵</sup> جنبهٔ صنعتی خاص می‌گیرد و آهن را «خادم کل» و «نافع بالذات» می‌شناسد و صنایع را وابسته به آهن می‌داند.

فندرسکی پس از این باب تقسیمی، صنایع را به شش قسم تقسیم می‌کند، و در این اقسام، کلیهٔ فعالیت‌های بشری را صنعت می‌داند؛ از مقام پیغمبری گرفته تا آنکه «موضوع آن جزئی بود و غرض نه صلاح بود و نه فساد چون سنت‌هایی که صاحبان ریاست جزوی نهند بواسطهٔ صلاح خود.»<sup>۶</sup> و «اشرف» بتی نوع انسان، صاحبان صنعت اول را می‌داند و «اخس» صاحبان صنایع، مخالفین آنها را قلمداد می‌کند.

فندرسکی برای پیشرفت کار، جسم انسان را محتاج به استراحت و فکر بشری را نیازمند تفریح می‌داند و وجود «بازیگران و حقه‌بازان و اصحاب اساطیر و اهل محرقه و مضحکه و سلعبه»<sup>۷</sup> را لازم می‌شمرد. او معتقد به نظمی خاص در زندگی است و کاملاً متوجه است که کار

۱. همان. ص ۸.

۲. همان. ص ۸.

۳. همان. ص ۸.

۴. همان. ص ۹.

۵. قرآن. سوره الحديد (۵۷)، آیه ۲۵؛ بتحقیق، فرستادیم رسولمان را با پیمانه‌ها و خود فرستادیم با ایشان کتاب و میزان را تا قیام نمایند مردمان به عدل، و فرستادیم آهن را؛ در آن است آسپهی سخت و منمنتها برای مردمان.

۶. صنایع، پیشین، ص ۱۱.

۷. همان. ص ۱۲.

دائم انسان را خسته و فرسوده می‌کند؛ و توانایی جسم و فکر را در آن می‌داند که پس از کار و کوشش برای رفع احتیاجات عموم، کسانی که مشغول بوده‌اند احتیاج به استراحت دارند و گذشته از استراحت لازم است که به تفریح بپردازند؛ و این لزوم را اینطور تصریح می‌کند: برای اینکه «اهل مدن را نفع رسد، و این وقتی باشد که شرایط ضروری اهل مدن جمع آمده باشد و از کار خود ایشان را ملالت پیدا شده باشد و وقت عظمت اهل مدن باشد مثل عیدها، روزها که در آن کار عادت نباشد، در مدن بنا بر عاداتها و شریعتهای اهل مدن، تا اواخر روزها که به کار مشغول نباشند و موضعی تقاضا کنند که در آن وقت، عمل این صانع نفع دهد که نشاطی در اهل مدن از دیدن و شنیدن ملعبه و مضحکه و افسانه پیدا شود و رفع ملالتشان گردد و قوای عاقله در ایشان قوی شود؛ و این بمنزله تیز کردن ادوات است و اگر این شرایط مفقود باشد، ضرر رسانند و این سخن بر ظاهر عقل است.»<sup>۱</sup>

فندرسکی تن آسانی و تنبلی و بیکاری و عدم معاونت افراد بشر را تحریم می‌کند. او معتقد به فعالیت و کار و ایجاد و تولید ثروت و معاونت و معاضدت و داشتن زندگانی سرفه و پیشرفته است، و شیوه تن پروران را مذموم می‌شمرد و این افراد را خسرال دنیا والآخره می‌داند؛ و هر مذهبی که بر خلاف معاش انسانی باشد و انسان را به ترک پیشه و هنر و کار تحریص و تشویق نماید، تکفیر می‌کند و متأسف است که در میان اسلامیان «جماعتی خود را بر صوفیان بندند و به توکل گویند و معنی توکل این دانند که نظام کل معطل باید بود تا آنچه خورند و پوشند همه حرام باشد که معاونت نکنند و معاونت یابند.»<sup>۲</sup>

او نظری وسیعتر می‌افکند و مذهب کشور همجوار ایران، یعنی مذهب براهمه هند، را محکوم می‌کند که اینان گویند: «چون عاقبت دنیا فناست و عمل برای غرض فانی نباید کرد و به باقی مشغول باید شدن.»<sup>۳</sup>

آنگاه فندرسکی، عقیده آنان را مورد انتقاد قرار می‌دهد و بصراحت، می‌گوید، کسی دنیای خویش را دائم ندانسته، ولی باید این مرحله را گذرانند و در گذراندن این مرحله، از داشتن «توشه داخله» ناچاریم.

فندرسکی بحدی به زندگانی و تجمل آن معتقد است که وسایل و زیبایی بخشیدن به دوران حیات را از لوازم می‌شمرد؛ او قسم نهم از کتاب خود را به موسیقی تخصیص داده است و می‌گوید، درک موسیقی نظری، برای همه کس واجب است.

فندرسکی، پس از انواع تقسیم‌بندی صنایع و توضیح آنها، در پایان رساله خود، چند باب در کلیات مسائل اقتصادی دارد. چنانکه یکی از ابواب کتاب خود را اختصاص به این مطلب

۱. همان، ص ۱۲- در این خصوص، داستانی نیز از زندگانی فندرسکی نقل می‌کنند: روزی شاه عباس، بمنظور سرزنی از حضور در مجالس تفریح ولهو و لوب، به او می‌گوید: «می‌شنوم بعضی از علماء با اجامر و اوپاشی معاشرت و به بازیهای فاشاست آنها تماشا می‌کنند...» و فندرسکی در جواب می‌گوید: «من همیشه در جمع آنان بوده‌ام و هیچیک از علما را آبی ندیده‌ام.»

۲. صنایعیه، پیشین، ص ۴۳.

۳. همان، ص ۴۳.

می‌دهد «که صنایع غیرمتناهند بالقوه و متناهند بالفعل»<sup>۱</sup> و این مطلب را، که یکی از مسائل مورد بحث فلاسفه بوده است که «آنچه از امور فعلیت یافته باشد، متناهی است، چه اگر ما عملی را انجام دهیم یا مصنوعی ایجاد کنیم آن عمل از قوه به فعل آمده و متناهی محسوب می‌شود، و آنچه به فعل در نیامده بالقوه باقی می‌ماند و چون در اطلاع ما نیست غیر-متناهی می‌شود» توضیح داده و تشریح می‌کند. سپس بابتی در ترتیب صنایع دارد.

و در این باب،<sup>۲</sup> ارتباط صنایع را به یکدیگر، از نظر صنعت پایه و صنایعی که از عمق و عرض باهم ارتباط حاصل می‌کنند، تشریح می‌کند. چنانکه صنایع پایین، جسم را که طبیعت از عمل او فارغ شده باشد بردارد و موضوع عمل خود کند و چون عمل او تمام بوده صانع دیگر که به رتبه شریفتر از اوست او را بردارد و موضوع عمل خود کند... و مثال گندم را آوریم که جسمی است طبیعی که طبیعت صورت‌گندسی را پیدا کرده و فارغ شده او را طحان (آسیابان) بردارد و موضوع عمل خود کند که گندم آرد به قوت است و کمال او آن باشد که آرد به فعل شود. و چون آرد به فعل شود، موضوع شود صورت خمیری را که آرد، خمیر به قوت است، و کمال او آن باشد که خمیر به فعل شود. و چون خمیر به فعل شود، موضوع شود صورت نانی را که کمال خمیر آن باشد که نان شود...<sup>۳</sup> و در همین باب است که فندرسکی بالاترین نظریه خویش را در مورد امور اقتصادی و وضع اجتماعی جوامع بشری اظهار می‌دارد و می‌گوید: «هر که در سلسله‌ای از صنایع نباشد، در سلسله وجود معطل باشند...»<sup>۴</sup>

در پایان کتاب صنایع، بابتی موجود است که فندرسکی بر آن نامی نهاده و در آن باب، به اصطلاح خود «حد طاقت صناعات» را معین نموده بدین منظور که «تا اینکه به آنچه در طاقت صناعات نیست از اصحاب صناعات طلبیده نشود»<sup>۵</sup> در پایان همین فصل، فندرسکی توانایی بشر را محدود می‌بیند و می‌گوید: «که در طاقت هیچیک از اصحاب صناعات نیست که به همه مسائل آن صناعت دانا باشد.»<sup>۶</sup>

میرفندرسکی مطالب اقتصادی را در کتاب خود، بشرح و تفصیل، بیان نداشته و آنچه از زیر کلک او در آمده بسیار مختصر و به ایجاز است؛ و در بابتی که به قسم پنجم ارباب صنایع، یعنی فقها و اصحاب حکمت عملی، اختصاص داده است بصراحت می‌گوید: «که اهل فهم را لفظ سوجز به حقیقت معنی رساند، و اطناب از معنی باز دارد؛ و کم فهمان را سوجز در حیرت اندازد و اطناب حیرت ایشان زیاد کند.»<sup>۷</sup>

این روش باعث آن شده است که به اغلب مطالب اشاره‌ای بیش نشده و این سبک را اگر «ایجازمخل» ندانیم باید بگوییم که اکتفا به رئوس مطالب است و همانطور که برای

۱. همان. ص ۵۴.

۲. همان. ص ۶۲.

۳. همان. ص ۶۲ و ۶۳.

۴. همان. ص ۶۴.

۵. همان. ص ۶۵.

۶. همان. ص ۶۹.

۷. همان. ص ۴۱.

اغلب کتب موجز مفسرین مشروحي نوشته‌اند سزاوار است بر این کتاب نیز شرح نوشته شود.

از مطالعه رساله صنایع به بسیاری از مطالب اقتصادی که در ذهن فندرسکی روشن بوده و خواسته است به آنها اشاره‌ای کند، پی می‌بریم و چنانکه خواهیم خصوصیات رساله صنایع را ذکر کنیم مطالب ذیل از آن بدست می‌آید:

۱) منفعت صنعت، ۲) اختلاف صنایع از حیث منفعت، ۳) در نظر داشتن استعداد اشخاص برای تحصیل صنایع، ۴) لزوم اجتناب از تحصیل صنایع کم‌نفع، ۵) ارتباط صنایع به هم از جهت عمق و عرض، ۶) لزوم تعاون در تولید و در اجتماع، ۷) اشاره به تخصص در فرا گرفتن صنایع و نفع تخصص، ۸) لزوم تشویق مردم به تحصیل صنعت، ۹) مذمت تبدیلی و تن‌آسانی، ۱۰) تقسیم صنایع به نافع ضروری و نافع غیر ضروری، ۱۱) توجه به فلزات مخصوصاً آهن و در این که آهن می‌تواند پایه صنایع دیگر و صنایع مهم قرار گیرد، ۱۲) لزوم تفریح برای کارگران و کسانی که زحمت می‌کشند، ۱۳) ستفاهای بودن صنایع بالفعل، ۱۴) غیر-ستفاهای بودن صنایع بالقوه، ۱۵) لزوم این که افراد دارای شغل و صنعتی باشند، ۱۶) لزوم تشویق صنعتگران و طلب نکردن بیش از قوه و استعداد از آنها، ۱۷) ناتوانی بشر از این که کلیه صنایع را فرا گیرد، ۱۸) لزوم آن که اشخاص صنایع مربوط به کار خود را فرا گیرند.

اینکه میرفندرسکی در قرن یازدهم هجری (قرن هفدهم میلادی) تقسیم صنعت را بنحوی که در صنایع مذکور است، آورده بسیار مایه تعجب است؛ چه قرن‌ها قبل در ایران، در باب صنعت، کتابی نوشته شده که در آن تصور دیگری از لفظ پیشه و صنعت کرده‌اند.<sup>۲</sup>

نفوذ استعمار: بنظریکی از پژوهندگان «ایران در پنجاه اول سده نوزدهم که سلطنت فتحعلیشاه و محمدشاه و اوایل ناصرالدین‌شاه را در برمی‌گیرد ناگهان با آنچنان حوادثی در عرصه جهان و در ایران دوبرو شد که برای مقابله با آنها، آمادگی و بسیج معنوی و سازمانی نداشت. انقلاب بورژوازی در فرانسه، عروج و سقوط ناپلئون بناپارت و رقابت حاد و تقریباً حادثه جویانه او با کشورهای اروپایی بویژه انگلستان، توسعه فعالیت کمپانی هند شرقی و فرمانفرمایی انگلیس در هند، بسط فعالیت مستعمراتی اروپاییان، مداخله نظامی استعمارطلبان انگلیسی و امپراتوری روسیه و شکستهای پی در پی ارتش شاه، ایران را.. به عرصه پرجنجال رقابت تحریک آمیز استعماریون و به کشور وابسته به آنان مبدل ساخت.

بدینسان جامعه سنتی، از عزلت قرون وسطایی آسیایی خارج شد و در معرض طوفان تاریخ جهان، قرار گرفت... و گام به گام به سوی تجزیه و تلاشی رفت... در اثر یک سلسله شکستها و ناکامیها در سیاست خارجی و داخلی، همراه با یکرشته حوادث مهم و مؤثر در عرصه جهان، نوعی بحران سیاسی هیأت حاکمه عنود و تیره‌اندیش و خود خواه را فرا می‌گیرد و آتراً پشدد ضعیف می‌کند، در اثر این ضعف، مخالفت‌هایی در قشرهای مختلف بروز می‌کند، ولی

۱. از کتاب بیان‌الصناعات، یک نسخه خطی در کتابخانه شهر اصفویه موجود است که این نسخه متن اصلی نسخه‌های چاپی قرار گرفته که به اهتمام و تصحیح آقای ابرج افشار در جلد پنجم فرهنگ ایران (زمین سال ۱۳۳۶ شمسی) انتشار یافته است.

۲. مضمون سبأ، «رساله صنایع میرفندرسکی» (مقاله) مجله تحقیقات اقتصادی، ص ۲۰۹-۲۰۲ (به اعتماد).

هیأت حاکمه هر بار بیاری حامیان استعماری خود، با استفاده از اشتباهات و خامیها و نارساییهای جنبش، موفق می‌شود آنرا سرکوب کند، با اینحال... فعالیت انتقادکنندگان دوران فتحعلیشاه و محمد شاه و سپس جنبش بابی که یک جنبش انحرافی در زیر پرچم مذهبی بود به رفرمهای قائم مقام و امیرکبیر منجر می‌گردد، فعالیتهای «شنگران»، سید جمال‌الدین اسدآبادی و ملکم‌خان و دیگران به دمسازگریهای دوران ناصرالدینشاه با تمدن اروپایی می‌انجامد، جنبش تنباکو و جنبش بزرگ مشروطیت، هیأت حاکمه را به عقب‌نشینی و قبول تحول در رژیم سیاسی وادار می‌سازد. جنبش رهایی بخش پس از جنگ اول به رفرمهای دوران رضاشاه و جنبش توده‌ای و ملی، پس از جنگ دوم بارفرمهای دوران رضاشاه و جنبش ملی و توده‌ای پس از جنگ دوم، به رفرمهای سطحی دوران اخیر منجر می‌شود، در این تقلابهای پُر زویر و بالا و در این تلاشهای نومیدانه و خون آلود مردم... سرانجام نسج کهن اجتماعی تا آخر می‌باشد و الگوی جامعه نوین سرمایه‌داری همه‌گیر می‌شود... مداخله استعمارطلبان از دست یازبهای استعمارطلبان پرتغالی به ایران آغاز می‌گردد، این جریان در اواخر سلطنت ۴۲ ساله شاه عباس صفوی، سرانجام به تصادم نظامی میان ایران و پرتغال و اخراج آنان از تنگه هرمز منجر می‌گردد، در زمان شاه سلطانحسین صفوی استعمارطلبان فرانسوی قرار داد بازرگانی اسارت‌باری را که ضمن آن حقوق کنسولی (کاپیتولاسیون) برای اتباع این کشور تأمین شده بود به ایران تحمیل کردند، در دوران قدرت نادر و بویژه قبل از آنکه وی شاه ایران شود در سالهای ۱۷۳۲ و ۱۷۳۵ در رشت و گنجه بدنبال لشکرکشی پتر به داغستان و در بند، قراردادهایی با روسیه امضا شد، کریمخان زند در آغاز نیمه دوم قرن هجدهم یک قرار داد بازرگانی با انگلیسها منعقد نمود و موافق این قرار داد، امتیازات و تسهیلات متعددی را در اختیار آنان نهاد، ولی همه این حوادث گسسته و تدارکی، هنوز بمعنای ورود مستمر قدرتهای استعماری اروپا در صحنه سیاست و اقتصاد ایران نبود... در آغاز قرن نوزدهم هنگامیکه بورژوازی در اروپای باختری به قدرت سیاسی عمده اجتماعی مبدل می‌شود، هنگامیکه بورژوازی صنعتی جای بورژوازی بازرگانی را در صف مقدم اشغال می‌کند، هنگامیکه تکامل نیروهای مولده این اسکان را پدید می‌آورد که حرص بازاریابی بورژوازی اروپا در مقیاس جهانی میدان و اسکان تحقق یابد، وضع نسبت به سده‌های پیشین از هرباره تغییر می‌کند... بناپارت در ظاهر خود را حامل یک رسالت انقلابی معرفی می‌کرد، ولی اندیشه او از ناسیونالیسم بورژوازی نوزاد فرانسه فراتر نمی‌رفت... ولی انگلستان در هند مواضع خود را محکم کرده بود... و روسیه پس از یک تلاش طولانی و پرفراز و نشیب از زمان پتر اول، سرانجام لااقل از جهت سیاست و اقتصاد و ارتش بیک کشور بزرگ بورژوایی اروپا بدل شده و پشتوانه اقتصادی و کادریسی و ارتش نیرومندی را که نیرومندترین ارتش آن روز اروپا بود بوجود آورد. و پتربورگ را یکی از مراکز پرزرق و برق تمدن اشرافی اروپایی بدل ساخته بود، حتی امریکا که تازه بصورت یک دولت مستقل بورژوایی وارد صحنه می‌شد، نخستین دست‌اندازیهای خود را بسوی آسیا آغاز کرده بود، در چنین شرایطی ایران به محل برخورد نیروهای رقیب اروپایی بدل شده بود، و از جمله دولت



فرانسه چنانکه در جلد دوم متذکر شدیم به عقد قرار دادهایی با نماینده فتحعلیشاه توفیق یافت ولی ناپلئون در نتیجه پیمانهای سیاسی با دیگران به هیچیک از تعهدات خود بطور کامل، عمل نکرد و زمامداران بی‌خبر و خیال‌باف ایران در میدان عمل دریاقتند که در مبارزه علیه انگلستان و روسیه تزاری به کشور توسعه طلب و ستجاوزی چون فرانسه نمی‌توان اعتماد کرد.

انگلستان نیز از سال ۱۸۰۰ ایران را بمیدان پرجوش و خروش فعالیت‌های سیاسی خود بدل نمود و با اعزام هیأت‌های سیاسی از جمله سرجان‌سلکم و سرهاتفورجنس بوسیله عمال سیاست خود در ایران که بعضی از آنها حقوق بگیران دولت انگلستان بودند می‌کوشیدند تا «شاه، ولیعهد عباس میرزا نایب‌السلطنه، صدر اعظم، روحانیان، و اشراف را تحت تأثیر گیرند و آنها را گاه علیه روسیه، گاه علیه فرانسه تحریک کنند و بجان هم بیندازند و گاه مانع دست‌یابی ایران به هرات و قلعه غوریان و قراه و سبزوار در افغانستان شوند و گاه ایران را در مقابل مطالبات تاراج‌گرانه باصطلاح «بازرگانی» تسلیم کنند و حقوق گمرکی و کنسولی بسود اتباع خویش تأمین نمایند...» چیرول درباره سیاست انگلستان در این عصر می‌گوید: «انگلیسها در این دوران روسیه را تنها رقیب مقتدر خود در منطقه آسیا می‌دانستند و چون خود را قادر بجهنگ با روسیه نمی‌دیدند لذا مجبور بودند به شیوه‌های دیپلماسی و تحریک و انتریک متوسل شوند.»<sup>۱</sup>

... از قرن سیزدهم بتدریج کشور ما از صف کشورهای طلایه دار و پیشرو تمدن خارج و به سرایشی سقوط نزدیک می‌شد در دوره قاجاریه در اثر بی‌خبری و بی‌خردی زمامداران نه تنها با عقد قرار داد صلح گلستان (۱۸۱۳ میلادی) و ترکمانچای در سال ۱۸۲۸ قسمتی از خاک ایران از کف رفت، بلکه از این دوره به بعد بندهای اسارت اقتصادی و سیاسی یکی پس از دیگری محکم‌تر گردید.

در این دوران با ورود روز افزون کالاهای خارجی مانند ساعت و چاقو و ماهوت و کبریت و چای و ظروف چینی و شیشه‌ای و غیره و پیدایش نمایندگیهای بازرگانی روسیه در شهرهای شمالی ایران، و انگلیس در شهرهای جنوبی و نیز در تهران قشر نوینی در بورژوازی بازرگانی ایران پدید می‌شود که آنها را قشر واسطه یا دلال (کومپرادر) می‌خوانند، این قشر پایه اجتماعی آن سیاست سیهن‌فروشان‌های قرار گرفت که بیش از پیش بوسیله دولت‌های دست‌نشانده در قرن نوزدهم و بیستم دنبال شد، این تطور مهمی در قشر بندی داخلی بورژوازی ایران بود، صادرات ایران نیز مانند پنبه، برنج، ابریشم، خشکبار، پوست، ماهی، خاویار، گیاهان‌طبی، قالی، منسوجاتی از قبیل شال کرمان و زری و مخمل و تافته کاشی و قلمکار اصفهان و غیره بویژه در روسیه بازار بزرگی داشت— ورود کالاهای خارجی به ایران دو نتیجه مهم به بار آورد: نخست رقابت خردکننده با تولید کارگاهی، پیشه‌وری و خانگی در شهر و روستا و عشیره که پی‌آمدهای آن بتدریج ظاهر شد.— دوم ایجاد یکنواختی در کالاهای مصرفی و تسریع روند پیدایش بازار ایران‌شمول، بدینسان رخنه دولت‌های استعماری اروپا در کشور ما نقش متناقضی ایفا کرد، در کنار اسارت سیاسی و تاراج اقتصادی، موجب تندتر شدن زوال و از همپاشی مناسبات جامعه سنتی و بسط مناسبات جامعه نوین سرمایه سالاری شد...»<sup>۲</sup>

۱. همان کتاب. ص ۵۰ به بعد (به اختصار).

۲. همان کتاب. از ص ۵۴ به بعد (به اختصار).

حوادثی که گذشت یعنی شکست ایران در جنگهای با روسیه، اجبار وی بقبول مطالبات اسارت آور استعمارطلبان روس و انگلیس، ناکامی وی در هرات، باخت وی در بازیهای خام سیاسی تکانهایی بود سخت و عبرت انگیز که خفته دیرینه را سخت بخود آورد.

دولت ایران که به علت وجود دیوار سنگین امپراتوری عثمانی دیری بود از اروپا و تحولاتش جدا افتاده بود چنانکه آوازه بزرگترین و مهمترین حوادث بگوشش نمی رسید، در صدد برآمد با این تمدن مغرور و مجهز... آشنا شود! ولی این تلاش که با کندی و بدون برنامه صحیح اقتصادی و اجتماعی صورت می گرفت در پیشرفت سریع ایران بسوی تمدن جدید مؤثر نیفتاد.

**وضع اقتصادی ایران** به نظریکی از پژوهندگان ایران، در آغاز قرن نوزدهم در قیاس با جوامع اروپای از قرن نوزدهم بعد غربی که در آنها سرمایه داری صنعتی، دیگر سلطه اقتصادی خویش را استوار کرده و بتدریج سیطره خود را محکم می نمود، یک کشور عقب مانده فلاحی قرون وسطایی آسیایی بود، دارای یک نظام اجتماعی دیرینه که اینک بطور قطعی و نهایی بسوی فروپاشی، تلاشی و انحطاط می رفت.

در ایران و کشورهای مجاور ایران مانند عربستان، ترکستان روس و چین، افغانستان و عثمانی، با تفاوت و شدت و ضعف، نظام عشیرتی... جان سختی نشان می داد... عشایر را می توان به عشایر چادرتشین و کوچنده و نیمه کوچنده و عشایر ده نشین و اسکان یافته (تخت قاپو شده) تقسیم کرد، عشایر کوچنده که در «قره چادرها»ی خود بسر می بردند، در طلب چراگاه و برای تأمین شرایط طبیعی مساعد زندگی دام داری به بیلاقی و قشلاق دائمی مشغول بودند، تمایل تجزیه طلبی و جداگرایی در این نوع عشایر که نقش دولت مرکزی در ایجاد امنیت نه فقط به سود آنها نبود بلکه علیه آنها نیز بود قوت داشت آنها به سبب شیوه زندگی خویش، کسانی سوار کار و چالاک، جنگی و بی باک بیار می آمدند... به تمدن بی اعتنا و نسبت بدان دیوانگر بوده اند.. یورشها و مناسبات خونین آنها بین خود، آن سیستم ظریف و شکننده آبیاری کاریزی را که رگ جان تولید کشاورزی ایران بود دائم می گسست و لذا آبادیهای را که کار مشقت بار و پرآرزوی رعیت پدید آورده بود در کساد و خرابی غم انگیزی فرو می برد... خانهای عشایر از طریق غارتها و راهزنیها به غنایم گوناگون دست می یافتند و لذا ابدآ به اسکان و پذیرش مدنیت روستایی و شهری روی خوش نشان نمی دادند... تا قبل از تشکیل ارتش منظم، اصولاً ساخت آرتشهای ایران بطور عمده بوسیله عشایر تأمین می شد، عشایر به علل گفته شده و نیز بدان سبب که گروه دائماً مسلح بودند، علیرغم قبول تبعیت از مرکز و شاه، عامل مهم تجزیه قدرت سیاسی مرکزی بشمار می آمدند در دوران مورد بررسی دیدیم که چگونه رؤسای عشایر افشار، زند، قاجار، بختیاری، افغان در اثر مناقشه خونین خود بیش از ۶۰ سال بزرگترین بی ثباتی ها، ویرانی ها، خونریزیها و تیره روزیها را برای شهرنشینان و ده نشینان پدید آوردند و تنها زمانی کارها قرار گرفت که یکی از آن ایلخانان، یعنی آقا محمدخان قاجار سرانجام توانست سیطره خود را بر دیگران تحمیل کند... عامل دیگر که به رکود مدنی در ایران از دیرباز کمک می کرد واحدهای دهقانی خورده مالکی بود. این واحدها، طی سده های دیرینه تاریخ کشور ما با اسلوب کار یکنواخت و بی تغییر بر روی زمینهای کوچک ملکی خود، تنها یا

بهمراه چند برزرگر مزدور، اقتصاد طبیعی (یا خود مصرفی) و صنایع خانگی خود را اداره می‌کردند و با قبول درپست سلطه کدخدایان و تسلیم سرعویانه به پادشاه و والیان، حکام و نسقچیان و ارباب و خانهای مجاور که از آنها چشم حمایت و تأمین امنیت داشتند. و با پرداخت انواع مالیاتها، سیورساتها و پیشکشها و تحمل اقسام خفتها و رنجها به یک موجود استخوانی شده و بی تحرک که تعدادشان در دوران مورد بررسی بسیار بود... علاوه بر مالکیت دهقانان خرده مالک، دیگر اشکال مالکیت بر زمین در جامعه سنتی ایران بقرار زیرین بود: ۱) املاک سلطنتی که از مرغوبترین املاک بود (۲) املاک خالصه و تیول، که آنهم در اختیار شاه بود و می‌توانست بنام «تیول» به کسی که مایل است واگذار کند (۳) املاک اربابی که در مالکیت اشراف و روحانیان بزرگ بود و در مواردی از راه غصب، تصرف عدوانی و خریداری به ثمن بخرس و غیره بچنگ آورده بود... ۴) املاک مشاع غیر مفروز عمومی متعلق به عشایر و خردهمالکان که اغلب مرتع و چراگاه و احیاناً باغ بود و به همه جمع معین تعلق داشت و در پایان باید از املاک موقوفه نام برد که بنویه خود، اراضی مزروعی و باغها و مراتع فراوانی را در اطراف و اکناف ایران در برمی‌گرفت و وقف مساجد و مشاهد ائمه و تکایا و مدارس دینی و حسینیه‌ها و ایتم و سادات و غیره بود و تحت نظارت روحانیان قرار داشت، موقوفه خواری و تبدیل مال موقوفه به رقبه شخصی اگر چه با احتیاط انجام می‌گرفت ولی سخت متداول بود... روشن است که موقوفه علاوه بر املاک روستایی، مستغلات شهری، خانه‌ها، دکانها، گرمابه‌ها، آب‌انبارها، کاروانسراها، قهوه‌خانه‌ها، زوارخانه‌ها، تیمچه‌ها و غیره را نیز در برمی‌گرفت و قطاع معتبری از مالکیت را در جامعه سنتی ما بوجود می‌آورد.

اربابان فئودال بدست کدخدایان، مباشران، ضابطان، نسقچیان دولتی، دهقانان را که اگر چه شرعاً و عرفاً آزاد شمرده می‌شدند ولی در واقع و نفس‌الامر افرادی زمین بسته بودند... دهقانان خود را به پرداخت مالیاتهای دینی مانند خمس و زکوة به روحانیت موظف می‌دیدند. روزگار دهقانان ایرانی که علاوه بر قبول این تاراج وحشیانه می‌بایست تحقیر و کتک و شکنجه و دشنام را هر لحظه و هر ساعت تحمل کند و بر باد رفتن ناموس و امنیت خود را بچشم ببیند، بتمام معنی سیاه بود این سرنوشت سراپا حزن‌آلود و خونبار قرنها و قرنها بطول انجامید... دهقان ایرانی بناچار با قبول این خرافه که همه اینها مقدر است؛ خموشانه بار سنگین عذابی، زندگی‌نام را بردوش می‌کشید.

جنگها و کشمکشهای دائمی و غارتها و کشتارها همراه تحطی، هر چندگاهی، و شیوع اسراض همه‌گیر و با طاعون و حصبه و مطبقه، خرمن هستی این دهقانان را با داس بیرحم مرگ درومی‌کرد و این منظره‌ای دائمی، تغییرناپذیر و بی‌مفر بود هنوز با پیداییات واقم گریانه‌ای در زبان فارسی پدید آید که این سرنوشتهای برباد رفته و گمنام را در چهره‌ها، زنده و گیرا، احیاء کند تا از آنهمه اشکها و خونها یادی روشن در ضمیر فراموشکار زمانه باقی بماند.

اگر تولید کشاورزی، اعم از زراعت و دامداری در عرصه عشیره و ده انجام می‌گرفت، تولید صنعتی که رشته مهم دیگر تولید نعمات مادی در کشور ما بود، در کارخانه‌ها و کارگاههای صنایع دستی، دکانهای پیشه‌واری، خانه‌های شهری و روستایی بوسیله کدبانوان چیره‌دست پرکار انجام می‌یافت و انواع و اقسام محصولات که نمودار یک تکامل بسیار

طولانی مدنیت بود، بسویژه منسوجات و فرشها نه تنها در بازارهای داخلی بلکه در بازارهای خارج از ایران خریداران بسیار و شهرت سزاوار داشت.

پیشه‌وران اعم از استادان پیشه‌ور و شاگردان در اصناف و دسته‌های گوناگون پیشه‌وری که بر رأس آنان تقییان و استادباشی‌ها و کدخدایان، اصناف و ریش‌سفیدان قرار داشتند و بر داشتند ولی خود را از جهت معنوی در پناه علی‌مولای متقیان می‌دانستند که در دوران نهضت جوانمردان و عیاران و درویشان، در میان قشرهای فقیر مردم نفوذی خاص داشت سهم پیشه‌وران در نفوس شهرها موافق برخی محاسبات موجود، مربوط به نیمه اول قرن ۱۹ بین ۱۸ تا ۲۰ درصد بود و اگر به این گروه انبوه پیشه‌وران روستایی (مانند آهنگران و چلنگران) را نیز بیفزاییم، آنگاه به این نتیجه می‌رسیم که پیشه‌وران از طبقات معتبر و پرعده جامعه سنتی ما بوده‌اند.

بازارها و بازارچه‌های سرپوشیده و گذرها و راسته‌ها، مرکز این اصناف پیشه‌ور و کاسب و بازرگان و عرصه پرجوش فعالیت تولیدی و توزیعی بود... علاوه بر بازارهای دائمی باتیم‌ها و تیمچه‌ها و کاروانسراها و حجرات تاجرنشین آن، بازارهای موسمی، یعنی جمعه بازارها و چهارشنبه بازارها تشکیل می‌گردید.

عوامل نامساعد فتودالی، مانع تبدیل بازارهای محلی به یک بازار ایرانشمول و رشد سرمایه صنعتی می‌شد. با وجود ظاهری «قبله عالم» و با آنهمه تملقات، خانهای خودسر، اشراف قدر، ملاکان زورگو، فتودالهای مستبد و خودرأی جایی برای سمرات قوانین شرعی و مقررات عرفی و حصول امنیت و مرکزیت باقی نمی‌گذاشتند، راهزنی و ناسب‌بانی جاده‌ها، اسری عادی بود... هیأت حاکمه از شاه گرفته تا فراشان چه بسا با راهزنان همدست بودند و در این میان تنها آفتابه‌دزدها بودند که برای اندک خطای ناشی از فقر بچنگ میرغضببان قبله‌عالم می‌افتادند. وجود سدها و بندهای گمرکی داخلی و ستاندن انواع عوارض راهداری حرکت آزادانه کالا را دشوار می‌ساخت... ولایه و حکام هرگاه کیسه خود را به اندازه کافی پر نمی‌دیدند بازاریان را بزیر چوب‌سی کشیدند و گنجینه‌ها و دفتینه‌ها بدینسان برباد می‌رفت، رباخواران، راهزنان سدهای گمرکی و وجود وزن‌ها و کیلهای مختلف در هر ولایت و حتی سکه‌های گوناگون سائب استقرار اقتصادی واحد و یکنواخت می‌شد و از رشد تدریجی اقتصاد نوین سرمایه‌داری جلوگیری می‌گردید. غیر از طبقات ممتاز که از خصوصیات اجتماعی و اقتصادی آنان سخن گفتیم، در داخل شهرها عده‌ای ستمکش... مانند شاگردان دکانها و کارگاههای پیشه‌وری، عمله و فعله، دستفروشان، دوره‌گردان یا طوافان، حملان، سقایان و غیره و یا آنها که زندگی انکل‌واری داشتند مانند رمالان، معرکه‌گیران، درویشان، مرشدان، گدایان، یکه‌بزنهای محلات، دزدان، روسپیان و امثال آنها، مردمی خانه بدوش، یکتاقتبا، بی‌سروسامان، گرسنه و نیم‌گرسنه بودند که بلایای طبیعی و اجتماعی بدون مانع آنها را گروه‌گروه نابود می‌کرد و خود در ژرفای بی‌خبری و سرکوفتگی برده وار می‌پردند...<sup>۲</sup>

۱. همان کتاب، از ص ۲۲ به بعد (به اختصار).

۲. همان کتاب، از ص ۳۸ به بعد.

## نخستین تلاشها در راه صنعتی کردن ایران

«فریدون آدمیت در جلد دوم امپریکبیر و ایران (صفحات ۲۴۵ تا ۲۵۱) یادآوری می‌کند که در سالهای ۱۸۵۱ - ۱۸۴۸، که قدرت در دست امپریکبیر متمرکز بود، در تهران، اصفهان و قم به ساختن کارخانه‌های بلور و چینی اقدام شد، در تهران و اصفهان کارخانه‌های نساجی و چیت‌سازی تأسیس گردید، درساری و بارفروش دو کارخانه قند بوجود آمد، درساری کارخانه چدن ریزی و کارگاههای نجاری و آهنگری ایجاد گردید، این جریان را می‌توان موج اول ایجاد صنایع فابریکی در ایران دانست که دنباله آن گرفته نشد و خود این مؤسسات دوام نیاورد و از میان رفتند - محمدعلی جمال‌زاده درگنج شایگان یا اوضاع اقتصادی ایران (صفحات ۹۹ - ۹۸) صورتی از مؤسسات صنعتی که در نیمه دوم سلطنت ناصرالدین‌شاه در ایران ایجاد شد بدست می‌دهد، در این مرحله رجالی از قبیل سپهسالار، صنایع‌الدوله، امین‌الدوله و نیز برخی از ثروتمندان معروف از قبیل حاجی امین‌الضرب و حاجی معین‌التجار بوشهری، کوزه‌کنانی، کازرونی و غیره در تهران، اصفهان، تبریز، رشت، مشهد، کارخانه‌های نساجی، کبریت‌سازی، کاغذسازی، شمع‌ریزی و غیره ایجاد کردند. مثلاً در سالهای ۱۸۵۹ - ۱۸۵۸ در قصر قاجار یک کارخانه ریسنده‌گی که به‌بهای ۹۰ هزار تومان از مسکو وارد شده بود، دایر گردید، امین‌الضرب یک کارخانه حریربافی که در آن ۱۵۰ نفر کارگر به کار مشغول بودند دایر ساخت و نیز در سالهای ۸۰ و ۹۰ قرن نوزدهم یک سلسله شرکتهای سرمایه‌داری بوجود آمد مانند شرکت «اسینه»، شرکت عمومی، شرکت اتحادیه تبریز (متعلق به برادران کوزه‌کنانی)، شرکت اسلامی و مسعودیه اصفهان (کازرونی)، شرکت منصوریه در یزد، شرکت کشتی‌رانی ناصری در بوشهر و غیره.

ولی رقابت استعمارطلبان و تحریکات آنان، ضعف انباشت و فقدان سیاست اقتصادی ملی و خرابکاری عناصر مترجع که هرگونه تحول صنعتی و شرکتهای سرمایه‌داری را به سوی تعطیل و ورشکست برده موج دوم نیز عقیم ساخت، زایش بورژوازی ملی صنعتی در ایران با آنکه نخستین نمایندگان آن نه تنها از میان بازرگانان بلکه از میان اشرافیت نیز بیرون آمده بودند، در محیط ناساعدت نتوانست آغاز امید بخشی باشد، استثمار و استبداد عملاً از تراکم سرمایه داخلی و از انتقبال آن به مجرای صنعت جلوگیری بعمل آوردند و این سرمایه را واداشتند که یا در عرصه‌های سنتی مانند رباخواری و بازرگانی باقی بماند، یا به عرصه سلکداری و سفته‌بازی با زمین و مستغلات منتقل شود.

با اینحال پیدایش طبقه کارگر یا پرولتاریای صنعتی را نیز باید به همین دوران از سلطنت ناصرالدین‌شاه مربوط دانست، موافق یک محاسبه که البته می‌تواند قابل بحث باشد، مجموع کارگران فابریکی حریر بافی گیلان و قند کهریزک و قالی تبریز و دو کارخانه پنبه پاک کنی و گاز و برق تهران و تبریز و مشهد و کبریت و نساجی تهران و چند مؤسسه صنعتی دیگر به قریب ۱۷۰۰ نفر تخمین زده شده‌است، اینها غیر از کارگران غیر فابریکی، شاگردان پیشه‌وری و کارگاهی، کارگران راه و ساختمان و معدن و کارگران نفت و شیلات و گمرک و راه‌آهن و کارگران کشاورزی، مزارع چای و پنبه و کارگران ساختمانی و باربران هستند، که برخی از آنها مانند شاگردان پیشه‌وری، خصلت سابق پرولتری و صنفی داشتند و برخی از آنها را که

از جهت وضع اجتماعی خود و فروش نیروی کار خویش در مقابل مزد، بزرگترین شباهت را به پرولتاریای صنعتی داشتند، می‌توان بحساب این نوع پرولتاریا در آورد، اگر این گروه انبوه در نظر گرفته شود، آنگاه تخمین می‌زنند که هم در این دوران می‌توان تعداد کارگران را به صدهزار بالغ دانست... بورژوازی صنعتی و پرولتاریای صنعتی در نتیجه نابهنجاری رشد سرمایه‌داری در ایران، نتوانست طی صدسال اخیر چنانکه باید رشد کند، حتی موج سوم صنعتی کردن ایران در دوران رضاشاه نیز بعدها با رکود روبرو شد، تنها در دوران ماست که زمانه مدها را فرو شکست و در کشور رشد جوشان این دو قشر مهم بورژوازی و پرولتاریا که شاخص عمده جامعه نوین سرمایه داری است مشاهده می‌شود...»<sup>۱</sup>

یکی دیگر از نتایج رخنه سرمایه‌داری استعماری، در بازار ایران و دست یازی آن بر اقتصاد کشورها، بروز تحولات جدی در دهه، کشاورزی و قشر بندی دهقانان و مالکان است، جنبه کالایی تولید کشاورزی، طی دوران ناصرالدین‌شاه بزیان اقتصاد خود مصرفی و طبیعی فتودال (پا تریار کال) در روستا و عشیره قرون وسطایی ما شدت یافت و بویژه محصولات جدیدی مانند پنبه، توتون، چای، خشخاش، نیشکر و چغندر قند، در کنار تولید غلات که به نوبه خود جنبه کالایی زیادی داشت، وارد عرصه شد و برخی از رشته‌های زراعت سنتی را از میدان بدر کرد در کنار ملاکان اشراف فتودال، مالکان قوی از منشاء بازرگانان و کسبه و روحانیان و ماسوران دولتی دست بخريد و اجاره زمین زدند... این مالکان با آنکه نوحاسته و دارای خصلت کاملاً فتودالی نبودند ولی این اسر مانع از تجاوزات آزمندانۀ آنها و تشدید وحشیانه استثمار دهقانان نبود، غصب املاک خالصه و موقوفه و تصرف عدوانی املاک خرده مالکان، سراتع مشاع برای این دوران و نیز دورانهای بعدی اسری شاخص است، گرفتن انواع بهره مالکانه، نقدی و جنسی و بیگاری و سیورسات گوناگون نسبت به گذشته تشدید می‌شود حتی در برخی نقاط ایران سیورسات تازه‌ای به میان می‌آید و «تعلیقه‌هایی» صادر می‌شود که خرید آن لازمه انتقال دهقان از دهی به دهی دیگرست، چیزی که در سراسر قرون وسطای ما سابقه نداشته و شرع و عرف نیز آن را بطور رسمی نپذیرفته بود، پیدایش محصولات تازه، کالایی شدن بیشتر محصولات کشاورزی، پیدایش قشر نوین مالکان، تشدید استثمار و غصب املاک دهقانی و سراتع مشاع عشیرتی و رعیتی، همه و همه به فقر و بی‌پاشدن دهقانان فقیر و مهاجرت آنها از ده به شهر و یا حتی به خارج از کشور منجر شد.»<sup>۲</sup>

چنانکه در جلد دوم، ضمن مطالعه در سیاست خارجی ایران در عهد صفویه دیدیم، روابط سیاسی ایران با اروپا، از عهد شاه طهماسب، رو به افزایش نهاد و نمایندگان بازرگانی و مذهبی از سالک مختلف اروپا برای آشنایی با وضع اقتصادی، منابع طبیعی و درجه رشد اقتصادی و درآمد ملی و پایه فرهنگ و معتقدات مذهبی مردم، به ایران روی آوردند؛ و غالب آنها پس از سالها اقامت در ایران، حاصل مطالعات و تحقیقات خود را در زمینه زندگی اقتصادی و اجتماعی و اخلاقی و مذهبی ایرانیان بصورت کتابی، منتشر کرده‌اند؛ و امروز ما با مطالعه آن آثار، می‌توانیم به بسیاری از خصوصیات زندگی اقتصادی و اجتماعی مردم در آن ایام، آشنا

۱. همان کتاب از ص ۹۸ به بعد.

۲. همان کتاب ص ۱۰۰ به بعد.

شویم.

روابط اقتصادی و سیاسی ایران با اروپا، از سقوط حکومت صقویه تا استقرار حکومت فتحعلیشاه، در اثر عدم ثبات اوضاع سیاسی و جنگهای مداوم قدرت طلبان، تا حدی متزلزل و ناپایدار بود؛ ولی از دوره قاجاریه به بعد، از برکت امنیت و ثبات نسبی، مطامع سیاسی و اقتصادی کشورهای سرمایه‌داری و رقابت انگلستان و روسیه تزاری و فرانسه با یکدیگر، سبب گردید که هیأت‌های سیاسی و اقتصادی و نظامی یکی بعد از دیگری، به ایران روی آوردند؛ و نمایندگان ایران نیز برای مذاکره و رهایی از مظالم کشورهای روسیه تزاری و انگلستان، راه اروپا پیش گیرند.

از این دوره به بعد، در نتیجه شکستهای پیاپی ایران از روسیه تزاری و علل و عوامل دیگر، بسیاری از زمامداران و ترقیخواهان ایران متوجه شدند که یگانه راه نجات از تسلط سیاسی و اقتصادی غرب، آشنا شدن و فراگرفتن فرهنگ و تمدن اروپایی و مسلح شدن به سلاح علم و دانش و تکنولوژی غرب است. مطالعه رساله‌های میرزا ملکم خان، فتحعلی آخوندزاده، میرزا آقاخان کرمانی و سیاحتنامه ابراهیم بیگ و دیگران، بخوبی، نشان می‌دهد که از دوره ناصرالدین شاه به بعد، روشنفکران ایران با مکاتب و عقاید سیاسی و اقتصادی اروپاییان، کم و بیش، آشنا شده و سعی و تلاش می‌کردند جامعه ایرانی را از رکود و جمود اقتصادی و اجتماعی و فکری رهایی بخشند.

میرزا آقاخان کرمانی، دانشمند و متفکر انقلابی ایران، جسته‌جسته، در آثار پراکنده خود، به مسائل اقتصادی نیز توجه کرده و معتقد است که ملت ایران و بخصوص روشنفکران و دانشمندان این سرزمین، باید از خیالبافی و اندیشه‌های غیرعلمی درگذرند و به مسائل اساسی زندگی توجه نمایند. وی ضمن بحث در پیرامون مختصات تمدن غرب، می‌نویسد: اروپا در «حرکت و صعود و ترقی» است، و در هیچ موقفی واقف نمی‌گردد، (توقف نمی‌کند) و هر حقیقتی را کشف نموده در تلاش دست یافتن به حقیقت دیگری است. براین منوال، دانشوران مغرب، انتظار «کمال و بلوغ طفل نوزاد علم» را می‌برند که گیتی را «گلستان» کنند و «کمال انسانیت... و مدنیت و قانون عدالت حقیقی» را برقرار ساخته و «دیشه فقر و تعدی» را بپایان برند... [سه‌مکتوب]؛ اما حد معرفت دانشمندان خودمان را از اینجا می‌توان دانست که «تا حال، یک نفر از آنان دو کلمه مفید به حال ملت ایران، نگفته و ننوشته» است، و گفتار هیچکدام نه بر ثروت ملت و نه بر دولت و راحت و کامیابی آنان افزود و نه «دفع مضررت دولت روس و انگلیس را از ایشان کرد. یوماً فیوماً فقر و فاقه آنان بیشتر و نکبت و ذلتشان زیادتر است.»

میرزا آقاخان از این که نویسندگان و علمای ایران در پیرامون حقوق ملت و حقوق دولت و حقوق معیشت، حقوق تجارت و علوم اقتصادی و طبیعی و علم تشریح و دیگر رشته‌های مفید علمی چیزی ننوشته و مردم را در بیخبری نگهداشته‌اند، اظهار تأسف می‌کند و می‌گوید: نتیجه جهل و بیخبری این است که «با وجود اینکه منابع طبیعی، باید تمام لوازم حیات ایران از خادج بیاید؛ حتی آهن که خروارها در کوه‌هایش موجود است. اگر یکسال آهن از خارج به ایران نیاورند، دیگر امالیست زبستن نتوانند.» آخر این هم کار شد که به التماس،